

پیش‌خواران

خوانشی از استاد در قامت یک آموزگار قله سترگ

تعلیم و تربیت دینی

■ نیم‌احمدپور



اثری که هم‌اینک در معرفی آن سخن می‌رود، در عداد یکی از یادمان‌های شاخص استاد شهید آیت‌الله مرتضی مطهری است که در دهه ۶۰ منتشر و در

دهه ۷۰ بارها تجدید چاپ شد. در این یادنامه، جمعی از شاگردان آن متفکر نامور، در باب چند و چون آموزگاری او، خاطرات خویش را بیان داشته‌اند. انتشارات مدرسه ناشر این کتاب، در دیپاچه آن اشارتی به قرار ذیل دارد:

«مدت‌هاست بحران فزاینده‌ای در زمینه‌های مختلف به خصوص آموزش و پرورش، گریبانگیر دوران معاصر شده است. این بحران در همه کشورها، چه شدیدو سایل و لوازم، عدم تطابق آموزش‌ها با نیازهای جامعه و بی‌ تحرکی دستگاه‌های آموزشی نسبت به دگرگونی بنیادی خود، همچون طوفان‌های مهیبی پیکر نظام‌های اجتماعی را به لرزه درآورده‌اند و از طرف دیگر، تکنولوژی آموزشی، فراسوی آزادی و حرمت، همه ارزش‌ها و تقدس‌ها را بی‌اعتبار کرده است! بسیاری از آنچه به عنوان برنامه‌های آموزشی، روش‌های تدریس و... ارائه می‌شود، مرم‌هایی است که در همین مجامع، برای جلوگیری از عمیق‌تر شدن این زخم‌های چرکین تجویز شده است! اما این تحلیلگران با خود نمی‌فهمند یا نمی‌خواهند دیگران بفهمند که علت اصلی بحران را باید در دور شدن شتاب‌الوده قرون جدید، از دین و معنویت جست‌وجو کرد. از آن زمان که انسان به پندار خود برای دست



■ شهید آیت‌الله مرتضی مطهری در یک گفت‌و شنود تلویزیونی، در اوپسین روزهای حیات

یازیدن به پیشرفت و ترقی، دین را رها کرد، دچار سرگشتگی و حیرتی مد افزون شد، از مذهب فطری برید و به مذهب اصالت‌فرد، اصالت ماده و اصالت علم روی آورد و با فراموش کردن خدا به فرموده قرآن به خود فراموشی و خسران غلطی مبتلا شد! نکته مهم اینکه کشور ما نیز از این بحران گسترده در امان نبوده است، چه پایه‌ریزان نظام آموزشی در ایران، اگر نگوئیم از روی وابستگی به قدرت‌های استکباری، بلکه از روی خودباختگی و شقیفتگی به مظاهر تمدن این عصر سبطره کمیت، از آغاز همان نسخه‌های تجویز شده را بدون در نظر گرفتن ارزش‌ها و فرهنگ خاص این جامعه، عیناً به کار گرفتند و بااین کار ملکت را به وابستگی کشاندند. اینک که انقلاب شکوهمند اسلامی ما همچون سیلی دراز و هنگ و پیچاج و زمین کن، لرزه بر ارکان جهان انداخته و از نظر سیاسی نشان داده است که به راستی وابسته به هیچ‌یک از قدرت‌های شرق و غرب نیست، ضروری است با شناخت عمیق بحران آموزشی دنیای معاصر و علل و عوامل آن از طرفی و جایگزین کردن اصولی و نه‌صوری ارزش‌های اسلامی از طرف دیگر، هر چه زودتر از چنبره این وابستگی گسترده و نامرئی فرهنگی در یم معرفی مدرسان و استادان بزرگ اسلامی و شناساندن شیوه‌های تعلیم آنها در بسیاری جهات می‌تواند نقطه‌شروعی برای این کار باشد تا برنامه‌ریزان، معلمان و دانش‌آموزان ما در یابند که بهر‌مور از چشمه پاک و گوارای اسلام، علم را نورالهی، معلم را وارث انبیا، شاگرد را یتیم آل محمدص) و تعلیم را یک وظیفه دینی و تکلیف الهی به حساب آورند. خدا را سیاس می‌گوئیم که توانسته‌ایم در سالروز شهادت استاد مگر انقدر مرتضی مطهری و هم‌زمان با هفته معلم، کتاب حاضر را تقدیم معلمان، دبیران و دانش‌وختگان آموزش و پرورش کنیم تا بتوانیم گوشه‌ای از ویژگی‌های یکی از قله‌های بلند و رفیع تعلیم و تربیت اسلامی را معرفی کرده باشیم».



«روایاتی از تاریخ و تاریخ‌سازان معاصر ایران»

در آینه خاطرات زنده‌یاد آیت‌الله سیدرضی شیرازی

تبلیغات ضددینی

در عراق و ایران پانمی‌گیرد!

■ **محمد رضا کائینی**

روز پنج‌شنبه ۱۱ آذر ۱۴۰۰، عالم ربانی و جامع معقول و منقول، زنده‌یاد آیت‌الله حاج سیدرضی شیرازی، روی از جهان برگرفت و رهسپار ابدیت گشت. راقم این سطور، چه به عنوان کمترین شاگرد آن بزرگ و چه در قامت یک تاریخ‌پژوه، با وی گفت‌و شنودهایی متعدد داشته که پاره‌ای از آنها نشر یافته است. آنچه پیش‌روی شماست، برگرفته از این مصاحبه‌ها و شامل برخی روایات آن فقید سعید، از تاریخ و تاریخ‌سازان معاصر ایران است. روحش شاد و یادش گرامی باد.

■■■

■ **گرایش به سیاست، از دوران تحصیل در نجف**
زنده‌یاد آیت‌الله سیدرضی شیرازی، آشنایی خویش با عالم سیاست را به ریشه خاندانی خویش منتسب می‌ساخت و طبعاً در این‌فقره، به حاشیه و متن رویداد تحریم تنباکو اشاره می‌کرد. علاوه بر آن، این شناخت را به برخی اساتید خویش در نجف نیز مربوط می‌دانست:

«من از آغاز نوجوانی، برخلاف برخی در نجف، گرایش جد بزرگوار مرحوم میرزای شیرازی(اعلی‌الله مقامه) به سیاست را امری بسیار مذموم و پسندیده تلقی می‌کردم. خاطرم است در همان دوران، صدراالاشراق برای دیدن پدر بزرگ مصادری من، یعنی مرحوم آیت‌الله آخ‌شج محمد کاظم شیرازی به نجف آمد. این فرد از وابستگی به دستگاه و منتفدین بود. ایشان دانستن تنباکو را نقل می‌کرد و می‌گفت وقتی فتوای تحریم تنباکو از طرف میرزا صادر شد، در بعضی از میادین تهران به اندازه یک کوه، قلیان جمع شده بود!.. علاوه بر این بعضی از اساتید من در دوران تحصیل، اهل سیاست بودند و آن را وظیفه خود و امری لازم می‌دانستند. مرحوم آیت‌الله آشیخ

محمدحسین کاشف‌الغطاء در سیاست عراق دستی قوی داشت. درس خارج ایشان هم در صحن شریف حضرت امیر(ع) برگزار می‌شد و من هم در آن درس شرکت می‌کردم. ایشان اجازه اجتهادی هم برای من نوشت‌ه‌اند. مرحوم کاشف‌الغطاء به لحاظ پرداختن به سیاست و مبارزه با استعمار و تلاش برای وحدت مسلمین، در نجف مورد طعن عده‌ای و طبعاً بازار آخوندی‌اش، مقداری کساد بود؛ من در دورانی که در نجف بودم، در بعضی فعالیت‌های پالذات یا بالعرض سیاسی هم شرکت می‌کردم. مثلاً مبارزه با کمونیست‌ها مبارزه‌ای کاملاً سیاسی بود و در واقع درگیری با آنها به نوعی درگیری با دستگاه حاکم محسوب می‌شد. این نکته را به عنوان یک تجربه تاریخی عرض می‌کنم که کمونیست‌ها چه در عراق و چه در ایران، هیچ وقت موفق نشدند و اساساً هیچ نوع گرایش الحادی در این کشورها موفق نتواند شد؛ در عراق، وجود مر اقد مطهر ائمه معصومین(ع) بود که در عراق، نفس وجود این عتبات و آثار فرهنگی ناشی از آنها مانع از آن بود که تبلیغات اینها بتواند تأثیر زیادی بگذارد. نفس وجود این عتبات و آثار فرهنگی ناشی از آنها موجب می‌شود تبلیغات غیر دینی در آنجا تأثیر چندانی نداشته باشد. در ایران هم علایق دینی مردم به‌ویژه گرایش آنها نسبت به اهل بیت(ع)، کار آنها را بی‌اثر کرده است. ما این را هم در زمان پهلوی و هم آیت‌الله آخ‌شج محمد کاظم شیرازی به نجف آمد. این فرد از وابستگی به دستگاه و منتفدین بود. ایشان دانستن تنباکو را نقل می‌کرد و می‌گفت وقتی فتوای تحریم تنباکو از طرف میرزا صادر شد، در بعضی از میادین تهران به اندازه یک کوه، قلیان جمع شده بود!.. علاوه بر این بعضی از اساتید من در دوران تحصیل، اهل سیاست بودند و آن را وظیفه خود و امری لازم می‌دانستند. مرحوم آیت‌الله آشیخ

■ **آیت‌الله کاشانی به روحانیت توصیه می‌کرد**

نسبت به مسائل سیاسی حساس باشند

آیت‌الله سیدرضی شیرازی پس از بازگشت به ایران با آیت‌الله سیدابوالقاسم کاشانی آشنا و مأنوس شد و

تاریخ

تاریخ ۸۸۴۹۸۴۳۷

زند یاد آیت‌الله سیدرضی شیرازی در دوران جوانی

د

سه، چهار سال قبل از مهاجرت امام خمینی از نجف، سفری به عتبات داشتیم و خدمت ایشان رسیدم. در آن دیدار، از افت سطح علمی حوزه‌ها به ایشان گلایه کردم و گفتم الان تدریس در حوزه‌ها کیفیت سابق را ندارد! ایشان بلافاصله به من گفتند شما خودتان به حوزه قم بروید و حرکتی را شروع و درس‌هایی را پایه‌گذاری کنید، بلکه وضع بهتر شود؛ من عذر خواستم، چون در تهران اشتغالات زیادی داشتیم...

و مرشد روحانیون باشد، به رغم اینکه عده‌ای را جذب کرد، خیلی موفق نبود. در مقابلش هم عده‌ای بودند که با او موافق نبودند و گرایشاتی به دربار داشتند. البته آن افراد هم آدم‌های بدی نبودند. مثلاً آقای بهبهانی زیاد با او موافق نبود و حتی می‌شود گفت نقطه مقابل او بود! اختلاف سلیقه داشتند. من نمی‌توانم او را تخطئه کنم، چون او هم مرد شایسته و محترمی بود. من با هر دوی آنها رفیق بودم. منزل آقای بهبهانی هم می‌رفتم و آقای کاشانی هم خبر داشت که من با آقای بهبهانی رابطه دارم و حتی گاهی اوقات به شوخی به من می‌گفت رفیق‌ت چطور است؟ چه می‌گویی؟... بنابراین من وقتی رفتارهای آقای بهبهانی را می‌دیدم، تصور نمی‌کردم که او واقعاً به شاه علاقه‌مند است یا مثلاً سلطنت را به عنوان یک اصل پذیرفته، بلکه از باب دفع فاسد به افسد این کار را می‌کرد...».

■ **نواب متدین، مخلص و ساده‌یست بود**

راوی فقید خاطرات، از دوران اقامت در نجف، با شهید سیدمجتبی نواب صفوی آشنا و این ارتباط در دوران حضور هر دو در ایران، به دوستی مبدل شد. وی توصیفات خویش از رهبر فدائیان اسلام را به این ترتیب به تاریخ سپرده است: «من در نجف، با نواب رفیق شدم و گاهی اوقات هم در مورد مسائل سیاسی با هم صحبت می‌کردیم. نواب در نجف هم که بود، علیه شاه سخنرانی‌های تند و تیزی می‌کرد، ولی آنجا زمینه‌ای برای فعالیت‌های سیاسی نداشت و عرب‌ها هم به او کاری نداشتند. تا وقتی که به ایران آمد و کسروی را مضروب و شهری پیدا کرد. نواب بسیار شجاع بود و در گفت‌وگو با افراد، واقعاً آنها را تشجیع می‌کرد. در عین حال بسیار مهربان و متواضع بود و من کمتر کسی را دیده بودم که با او دوست شده و تحت تأثیر عواطف او قرار نگرفته باشد. چهره عطفوف و مهربان و در تحف و ایران را یادم است که هر وقت به هم می‌رسیدیم، با حالتی خاص می‌گفت پسر عمو! چطور؟! البته دلیل دیگری هم موجب دوستی نزدیک ما شده بود. ایشان یک امام‌ری داشت که به خواهر من شیر داده بود. به هر حال چیزی که در مورد مرحوم نواب می‌توانم شهادت بدهم، تدین و اخلاص بسیار زیاد و زندگی ساده‌اش بود، ساده که چه عرض کنم اصلاً چیزی نداشت، اما حاضر بود برای اعتلای اسلام همه چیزش را فدا کند! ایشان خیلی هم تلاش کرد که مرا به فدائیان اسلام جذب کند. من همیشه به فکر و اخلاص احترام می‌گذاشتم، ولی چون می‌خواستم درس بخوانم، می‌دانستم که این کار با فعالیت‌های سیاسی جور در نمی‌آید، لذا هیچ وقت عضو فدائیان اسلام نشدم...».

■ **امام به من گفتند: «به حوزه قم برو و حرکتی را شروع کن!»**

ارتباط و سرواژه زنده‌یاد آیت‌الله سیدرضی شیرازی با امام خمینی، فضلی دیگر از خاطرات اوست. وی در زمره شاگردان رهبر انقلاب اسلامی نبود، اما با ایشان سابقه مر اواده و گفت‌و شنود علمی داشت و از این روی، مورد علاقه و توجه دیگر خاطراتی به قرار ذیل دارد:

«مرحوم آقای کاشانی بسیاری از روحانیون را تشویق کرد از آن سکون و سسکونی که در آن به سر می‌بردند به در آیند و نسبت به مسائل سیاسی حساس باشند، حالا چه علمای شاخص و معمر و چه طلاب و فضلا. خود من با توصیه و تحریک ایشان، در بعضی از اجتماعی که در منزل ایشان برگزار شد و راهپیمایی‌هایی که به سه طرف مجلس و جاهای دیگر درگیری با آنها به نوعی درگیری با دستگاه حاکم محسوب می‌شد. شرکت می‌کردم. یادم است یک بار صورت می‌گرفت، شرکت می‌کردم. یادم است یک بار تظاهراتی از منزل ایشان تا میدان بهارستان بود که من هم رفتم و جلوی مجلس درگیری شد؛ ما شاهد آن درگیری بودم، البته خودم عقب رفتم. ایشان به رغم اینکه در حساس کردن بسیاری از روحانیون نسبت به مسائل سیاسی، توفیقاتی داشت، ولی در عین حال جنبه فقهی و روحانی‌اش، خیلی جایفتاد! به رغم اینکه من از رفتارهایش می‌فهمیدم که مایل است ریاست روحانیت را از این بابت می‌خواست و مایل بود از نظر علمی و اجتماعی، چنین جایگاهی داشته باشد. البته این مربوط به اوایل بود. این اواخر، رفتاری که نشان‌دهنده چنین تمایلی باشد، در او مشاهده نمی‌شد، چون خودش هم پذیرفته بود که فرصت شما خودتان به حوزه قم بروید و حرکتی را شروع و درس‌هایی را پایه‌گذاری کنید، بلکه وضع بهتر شود! من عذر خواستم، چون در تهران اشتغالات زیادی داشتم، هم در مدرسه سپهسالار درس می‌گفتم هم در دانشگاه. این موجب شد که عذر بخواهم. ایشان به من گفتند وقتی به ایران می‌روی، به اخوی بنده آقای پسندیده‌ا و همچنین به آقای اشراقی بگوئید از آقای مطهری بخواهند برای تدریس به قم برود. من آمدم و پیغام را رساندم و بعد از مدتی دیدم آقای مطهری در هفته دو بار، برای تدریس به قم می‌رود. اما من به علمیت آقای مطهری اعتقاد داشتم...».

■ **شرط شهید مطهری برای بازگشت به حسینییه ارشاد تشکیل شورای روحانی بود**

شهید آیت‌الله مرتضی مطهری، در زمره دوستان و مرادوان دیرین آیت‌الله شیرازی به شمار می‌رفت، پیشینه این آشنایی و مؤاست، به دوران حضور و تدریس هر دو، در مدرسه علمیه مروی تهران بازمی‌گردد، چنانکه آن مرحوم خود گوید:

«ایشان دوست بسیار صمیمی من بود. من و آقای مطهری در مدرسه مروی با هم بزرگ شدیم! ایشان از قم به تهران آمد و در مدرسه مروی

روزنامه جوان

فلسفه تدریس می‌کرد و چند نفری هم نزد ایشان درس خواندند. به هر حال هر دو در مدرسه مروی حجره داشتیم و حجره ایشان چند حجره با من فاصله داشت. در وقفنامه مدرسه مروی هست که باید طلاب تا سه ساعت بعد از غروب، در مدرسه باشند و درس بخوانند تا شهریه‌ای که می‌گیرند، حلال باشد، لذا هر دوی ما تا سه ساعت بعد از غروب، برای مطالعه در مدرسه مروی می‌ماندیم. بعد با هم بیرون می‌امدیم و تا خیابان سبیروس قدم می‌زدیم و صحبت می‌کردیم. آقای مطهری به منزلش در پشت مجلس می‌رفت و من هم به کوچه میرزا محمود وزیر. رابطه‌مان با هم بسیار صمیمی بود. از ویژگی‌های بارز آقای مطهری، تدین و تعبدش بود. بعضی از ما آخوندهایی که ذائقه فلسفی داریم، خیلی متشرع نیستیم! ذهن و گرایش فلسفی موجب می‌شود مغری برای گریز از التزام به شرعیات، برای خودمان پیدا کنیم. آقای مطهری از آن طیف از اهل فلسفه بود که واقعاً متعبد بود و حتی سیر و سلوک عرفانی هم داشت. به اذکار بین‌الطوعلین بسیار مقید بود. در سال‌های آخر عمرش مخصوصاً بعد از قضایی که در حسینیه ارشاد برای ایشان پیش گرفت و از آنجا کناره گرفت، میل شدیدی به سیر و سلوک و عزلت در ایشان پدید آمد. من حتی آن فردی را هم که در مسائل سیر و سلوک، همراه ایشان بود، می‌شناختم. یک وقتی به این مسئله فکر می‌کردم که این تدبیر و تشرعی که آقای مطهری دارد، از چیست؟ بعد متوجه شدم ایشان پدر ایشان را هم دیده بودم، چون ظاهر ادر دوران طلبگی، ایشان از شاگردان امیرزا علی‌آقای شیرازی، پسر مرحوم میرزای شیرازی بود. آن طوری که از خود ایشان شنیدم پیش ایشان رسائل و مکاسب خوانده بود. وقتی این مرد به تهران و منزل آقای مطهری می‌آمد و من به دیدنش می‌رفتم، احساس می‌کردم واقعاً و به تمام معنا، آدمی متعهد، اهل ذکر و معناست و متوجه می‌شدم که آقای مطهری، از ایشان تأثیر گرفته است. ویژگی بعدی آقای مطهری، تعصب شدید در دین بود. بعضی‌ها اعتقاداتی اعم از دینی و غیردینی دارند که آنها را وسیله امرای معاش خود کرده‌اند، ولی آقای مطهری واقعاً نگران دین و پایبندی دینی مردم بود. قضایایی هم که بعدها در حسینیه ارشاد برای او پیش آمد، دقیقاً به همین خاطر بود. خاطرم است ایشان با مدیریت حسینیه ارشاد شرط کرده بود که اگر می‌خواهید من برگردم، باید یک شورای روحانی به کار شما نظارت داشته باشد. از قضا اسم مرا هم برای آن شورای روحانیت پیشنهاد داده بود که البته مدیریت نپذیرفت و ایشان هم بیرون آمد! ما در بسیاری از عرصه‌ها با هم رابطه داشتیم و صمیمی بودیم. در زندگی شخصی هم برخلاف تبلیغاتی که عده‌ای علیه ایشان راه انداخته بودند که اهل جمع کردن مال و منال دنیاست، زندگی معمولی و متوسطی داشت. خانه آخرش را هم برای این در جای خلوتی انتخاب کرده بود که بتواند فکر کند و بنویسد، اما داخل همان منزل هم تجملی دیده نمی‌شد و یک زندگی کاملاً معمولی داشت...».

■ **روز و افعا!**

۲۴ تیرماه ۱۳۵۸، نقطه عطفی در زندگی آیت‌الله سید رضی شیرازی است. چه اینکه وی در آن روز و در پی اقامه نماز ظهر و عصر در مسجد شفی تهران، مورد سوء قصد گروه فرقان قرار گرفت. وی بعدها در گفت‌و شنودی با نگارنده، ماجرا را به این قرار نقل کرد:

«من شناخت مستقیم و بی‌واسطه‌ای از این گروه نداشتیم. پیش از انقلاب به دلیل هشدارهایی که دوست عزیزمان مرحوم آیت‌الله مطهری می‌داد، نسبت به افکار آنها شناخت مختصری پیدا کردم. این الحمله مشخص بود اینجا جمعیت هستند که با روحانیت مخالفند و رهبر اینها هم به دلیل پیشینه‌ای که با برخی مدارس علمیه قم و تهران داشت، علیه روحانیون تبلیغ زیادی می‌کرد، اما نه من را بتباطی با آنها داشتیم، نه آنها با من سر و سری داشتند که بخواهند مرا ترور کنند! اما جریان ترور به این شکل اتفاق افتاد که در یکی از روزهای تیر ۵۸، بعد از نماز ظهر و عصر، از مسجد شفا بیرون آمدم. هر روز عده‌ای از جوانان مسجد، مرا تا در منزل همراهی می‌کردند. بین مسجد و منزل ما فاصله کمی هست. آن روز به آنها گفتم چرا دنبال من می‌آیید؟ لازم نیست، خودم می‌روم! و تک و تنها راه افتادم. نزدیکی منزل دیدم جوانکی پیدا شد و هفت تیری از جیبش درآورد و با خوسرودی تمام شروع به شلیک کرد! اولین تیر به دستم خورد. دومی را می‌خواست به سرم بزند که از میان عمامه‌ام رد شد و به سرم نخورد. سومی را به شکم زد و چهارمی هم به پایم خورد. سر و صدای شلیک باعث شد کارگر منزل ما متوجه شود و بیرون بیاید و آن فرد هم فرار کند. من با وجود این شلیک، بی‌هوش نشدم و بلافاصله مرا به بیمارستان منتقل کردند. بسیاری از آقایان علما و شخصیت‌ها به عیادت آمدند و در آن مدت، مرحوم امام خمینی و سایر مراجع نسبت به بنده ابراز لطف کردند. بعد از چندی چون معالجات بیشتری لازم بود، به دعوت یکی از نزدیکانمان به امریکا رفتم. مدتی آنجا بودم تا بهبودی نسبی حاصل شد. شیعیان و دانشجویان می‌خواستند مرا انکه دارند تا برای مدتی پاسخگو نیازهای دینی آنها باشم، ولی من برگشتم. هنوز هم آثار آن گلوله‌ها در بدن من هست. پای راستم کوتاه‌تر از پای چپ است و دستم تا حدی بی حس شده است، اما گلوله‌ای که به شکم خورد، خیلی عمق نداشت...».